هو الله - ای بندهٔ حقّ در دورهای سابق آثار قدرت الهيّه…

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# ١٧٥

### هو الله

ای بندهٔ حقّ در دورهای سابق آثار قدرت الهيّه و حقيقت امر هر چند واضح و باهر بود ولی به ظاهر امتحانات الهی شديد و جاهلان را مدار تردّدی حاصل زيرا شمس حقيقت از خلف سحاب رقيق ساطع و لامع چه که حضرت موعود را به حسب نصوص قاطعهٔ صريحه شروطی در الواح الهی نازل و عوام آن نصوص را به ظاهر ظاهر تفسير مينمودند و چون مطابق فکر خويش نمی يافتند محجوب و محروم می ماندند. مثلاً ظهور حضرت قائم را شروطی مانند ظهور دجّال و سفيانی و لوای قاهر و سيف شاهر و سلطنت ظاهر و پيش آهنگی تُيوس سبعه و پرواز نقبا و نجبا از اطراف عالم به کعبه و ظهور آثار عجيبه و فتوح شرق و غرب و خضوع عجم و عرب و سفک دماء علما و گردش هفت آسياب به خون آن سفها و در انجيل شرايط ظهور نيز منصوص و آن کسوف و خسوف و سقوط نجوم و تزلزل ارض و ارتجاج جبال و فرياد و فغان قبائل و امم و نزول موعود بر سحاب مرکوم و هبوط جنود ملائکه و نفخ صور و صوت صافور و امثال ذلک. لهذا محتجبان را به حسب ظاهر اسباب عذری در دست و همچنين ظهور قيامت کبری را شروط تزلزل ارض و بعث قبور و خروج اموات و تکوّر شمس و انشقاق قمر و انتثار نجوم و نسف جبال و حشر وحوش و انفطار سما و امتداد صراط و نصب ميزان و حشر اجسام و تسعّر نيران و تزيين جنان و حور و غلمان و فاکهه و رمّان و حوريّات لم يطمثهنّ إنس قبلهم و لا جانّ بود. يعنی قيامت موقوف بر ظهور جميع اين آثار بود و جميع اين وقايع عظمی و قيامت کبری را حضرت اعلی روحی له الفداء ميفرمايد در طرفة العين واقع و در نفسی حاصل شد و نفسی بوئی نبرد و ابداً ملتفت نشد.

امّا اين ظهور اعظم را الحمد لله شروطی نه و عهودی نيست حجابی در ميان نه و وسيلهٔ حرمانی در دست نيست. اوّلاً آن که حضرت اعلی روحی له الفداء خطاباً به اعظم ‌ارکان بيان ميفرمايد ايّاک ايّاک ان تحتجب بالواحد البيانی او بما نزّل فی البيان. يعنی درظهور من يظهره الله زنهار زنهار به واحد بيانی محتجب نشو لانّه خلق عنده، زيرا واحد بيان خلق من يظهره الله است و واحد بيان هيجده حروف حيّ‏اند و نوزدهم خود حضرت اعلی روحی له الفداء است و لا بما نزّل فی‌البيان و همچنين ميفرمايد زنهار زنهار مبادا به ‌آنچه در بيان نازل به آن از او محتجب گرديد يعنی مبادا بگوئی که در بيان چنين مذکور است اين دلالت بر اين ميکند که من يظهره‌ الله بايد دو هزار سال بعد ظاهر شود، ديگر عدم شروط و عهود از اين صريحتر چه؟ پس معلوم شد که در اين دور اعظم ابداً اسباب احتجابی نه حضرت اعلی روحی له الفداء ميفرمايند که وقوعات قيامت کبری که در يوم خمسين الف سنه بايد وقوع يابد در طرفة العين واقع شد با وجود اين بيانيها ميگويند چرا مکتب من يظهره‌ الله‌ امتداد نيافت و با صبيان محشور نگرديد و الف با تا نخواند و طفل ابجد خوان نگشت ملاحظه نمائيد که چقدر غافل و ابله و بليد و محتجبند.

و از اين گذشته ملاحظه نمائيد که در اين دور الهی چگونه قدرت نامتناهی ظاهر و آشکار شد. در سلف محتجبين به مظاهر الهيّه استناد جهل و عجز ميدادند يکی ان تتّبعون الّا رجلاً محسورا ميگفت و ديگری افتری علی الله‌ أم به جِنَّة بر زبان ميراند و ديگری و اذا رأوک ان يتّخذونک الّا هزواً أ هذا الّذی بعث الله رسولا تکلّم ميکرد و در کور مسيح به يا مريم ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امّک بغيّاً اعتراض ميکردند و در کور حضرت موسی انّه لکبيرکم الّذی علّمکم السّحر فرعون بر زبان ميراند و اقوام به سائر انبيا و ما نراک اتّبعک الّا اراذلنا بادی الرّأی به کمال استهزاء ميگفتند. امّا در اين يوم ‌الهی و عصر ربّانی و قرن رحمانی نفسی به اين کلمات تفوّه ننمود کلّ قبائل و امم از ترک و فرنگ و تاجيک و امريک و افريک شهادت بر عظمت و بزرگواری مظهر الهی دادند نهايت اين است که انکار حقّيّت و مظهريّت نمودند و بس و اليوم در جميع اوراق و جرائد عالم امم متمدّنه شهادت بر عظمت جمال مبارک ميدهند پس ببين قوّت و قدرت کلمة الله چگونه در عروق و اعصاب هيکل عالم تأثير نموده حتّی بيانيها نيز از نفوذ امر بهاءالله و سطوع انوار ملکوت ابهی و قوّهٔ ‌نافذهٔ کلمة‌ الله در ميان اغيار اعتباری حاصل نموده زيرا خلق کلّ را يک طايفه ميدانند.

مثلاً ملّا هادی دولت آبادی در اصفهان در حضور ذئب نجفی محض حفظ روح بی فتوحش بر روی منبر تبرّی تامّ استغفر الله از حضرت اعلی نمود و لعنت نمود و جان در برد و چون به طهران آمد صُمٌ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لايرجعون بود. پس از آن که نفوذ امر بهآءالله در ارکان عالم تأثير کرد شرق معطّر شد و غرب منوّر گشت و حکومت مأيوس از قلع و قمع شد و اکثر ناس در سرّ سرّ طالب اطّلاع بر حقيقت حال شدند شخص معهود با متعلّقين و منتسبين خويش در نزد اکابر و اعاظم طهران اظهار وجود نمودند و مشغول به ترويج اوهامات خويش گشتند جمهور ناس نيز جميع را يک طائفه ميدانستند لهذا از طالبان بعضی پذيرفتند اين بايد سبب شکرانهء ايشان باشد بالعکس به کفران بر خاستند و در ميان يار و اغيار اهل حقّ را هزار افترا زدند و بد نام نمودند فسوف يرون انفسهم فی خسران مبين.

از اين گذشته جميع يار و اغيار حتّی افراد بيانيها مطّلعند که جناب ميرزا يحيی بعد از شهادت حضرت اعلی احباب را امر بر تحريک فتنه نمود و خود تاج درويشی بر سر نهاد و کشکول فقر بدست و پوست طريقت بر دوش از مازندران به اين وضع فرار نمود و جميع ياران را گير داد و خود در نهايت تقيّه و خفا در مازندران و رشت سير و گشت مينمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند او نيز خفيّاً به لباس تبديل حاضر و چون جمال مبارک به سليمانيّه تشريف بردند او در سوق الشّيوخ بغداد و سماوه و بصره به کفش فروشی مشغول و مشهور بود و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود به حاجی علی لاص فروش يعنی گچ فروش معروف بود ابداً ذکری از امر باقی نمانده بود و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و صيت و صوت حقّ جهانگير گشت و خوف و خطر نماند هر کس از پس پرده برون آمد و ميدانی يافت و جولانی کرد. کسی نگفت که ای شهسوار ميدان قبريس متظلّل در ظلّ انگليس تا به حال کجا بودی يازده سال بغداد در چه حفره خزيده بودی بعد از شهادت حضرت اعلی روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت و در مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد جز اين که به هفت شهيد به اصطلاح توقيع مرقوم گشت از جمله ملّا جعفر در کاشان و سيّد محمّد مليح در طهران و ديگران و در آخر هر يک توقيع ارسلوا لنا بکراً مرقوم بود و هيچ يک هم نيز الحمد لله ارسال ننمود و در لوح مسطور مرقوم گشت انّ الله يحبّ ان يراک بين الفين من‌ الحوريّات و هر چه ممکن بود تزييد نساء شد، ازشيراز امّ احمد از تفرش بدری از مازندران رقيّه و از بغداد متعدّد با وجود اين به‌ اينها قناعت نشد حرم محترمهٔ حضرت اعلی همشيرهٔ ملّا رجبعلی امّ المؤمنين که به نصّ قاطع حضرت اعلی ازدواج جائز نه او نيز تصرّف شد و بعد از چند روز به حاجی سيّد محمّد بخشيده گشت.

ديگر نه صدائی نه ندائی نه ذکری و نه ثنائی بکلّی امر حضرت اعلی روحی له الفداء محو و نابود گرديد و اگر جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء از سفر کردستان مراجعت نفرموده بودند و الله الّذی لا اله ‌الّا هو اسمی از اين امر باقی نمانده بود و جميع خويش و بيگانه به اين شهادت ميدهند. باری حال نيز در قبريس تحت حمايت انگليس الحمد لله به راحت و سرور مشغول و بيچارگان مريدان در طهران به مواعد عرقوبيّه و رمل و اسطرلاب وهميّه ترغيب وتحريص بر فساد و فتنه در حقّ حکومت گرديد که چنين و چنان خواهد شد و به واسطهٔ مريدان بی خردان تاج و صولجان بخشيده شد و جميع گرفتار گشتند و آن بيچارگان به نکبت ابدی و خسران سرمدی مبتلا شدند و خود در کمال راحت نه خوفی نه باکی و نه بيم از موقع خطرناکی در کمال نعمت و آسودگی ايّامی ميگذراند. باری مقصود اين است اين مريدان که در طهران عربده مينمودند و مطمئن به وعد و وعيد او بودند لازم بود که او را بخواهند که به طهران قدم رنجه فرمايد و سرور و سردار گردد و چنين تشويقات و تحريصات را در آنجا مجری بدارد. مظاهر الهيّه و اوليای الهی آنچه به ديگران تکليف مينمودند اوّل خود متصدّی آن ميشدند لکن جناب معلوم در قبريس در مهد امن و امان آرميده و بيچارگان مريدان را دم توپ انداخت و به دار کشيد اگر نفسی انصاف دهد همين کفايت است و عليک البهآء الابهی. ع ع

